



۱۳ اسفند ۱۳۸۷ - ۳ مارس ۲۰۰۹

Congere\_2009@yahoo.com

سر دبیر: خالد حاج محمدی

مبانی بحث؛

# برخورد به بحران اقتصادی جهان

برای بررسی در کنگره سوم حزب حکمتیست

فراخوان

به تعرض متحدانه

برای برچیدن نظام سرمایه داری

آلترناتیو سوسیالیستی طبقه کارگر به بحران اقتصادی

فاتح شیخ

مقدمه

توفان بحران، باز هم ارکان اقتصاد جهان را به لرزه درآورده است. حجم سرسام آور  
اتلاف ثروت جامعه و خانه خرابی مردم توسط بانکها و بنگاهها و دولتها در کوران  
همین بحران، به تنهایی برای اثبات نیاز بشریت به درهم کوبیدن بربریت سرمایه داری  
و بنای یک دنیای بهتر به جای آن کافی است.

بورژوازی برای خروج از بحران و احیای سودآوری سرمایه، تعرض وسیعی به  
معیشت طبقه کارگر و اقشار زحمتکش و فاقد سرمایه سازمان داده است. جبهه های این  
تعرض: بیکار سازی انبوه، گسترش فلاکت، کاهش دستمزد، افزایش ساعت کار، بدتر  
کردن شرایط کار، تورم و گرانی و کاهش ارزش واقعی مزد، کشاندن جمعیت بیشتر به  
کار مزدی، تشدید سرکوب و خفقان، تحمیل محدودیت بیشتر بر مبارزه متشکل  
کارگران، مجموعاً زدن دستاوردهای طبقه کارگر و راندن آن به موقعیتی به مراتب  
پائین تر از وضعیت موجود است.

ادامه در صفحه ۲

۱ موقعیت واقعی امروز گارد

۲- کمبودها و زمینه های  
مساعدة آن

۳- چه تحولاتی در دیدگاه و

عملکرد ما باید صورت  
گیرد تا بتوان به پیشرفت در  
امور گارد امیدوار بود.

۴- ارائه پیشنهادات معینی  
در این رابطه

ارائه کننده بحث: سلام زیجی

موانع و مصافهای جنبش طبقه کارگر

(نگاهی دیگر)

رحمان حسین زاده

این نوشته بر مبنای بحثی آماده شده است که اواسط ماه ژانویه در نشست حضوری دفتر  
سیاسی حزب حکمتیست ارائه کردم. متن مکتوب کنونی تکمیل تر از بحثی است که در  
آن نشست ارائه شده است. با این وجود مینا و چارچوب اصلی آن تغییری نکرده است.  
بر اساس این مبحث قطعنامه ای را تهیه کردم که در شماره ۱۶ نشریه کنگره منتشر شده  
است. به این اعتبار نوشته زیر را میتوان به عنوان معرفی نگرش حاکم بر آن قطعنامه  
در نظر گرفت.

ادامه در ص ۵

آزادی، برابری، حکومت کارگری

## ➔ برخورد به بحران...

در برابر تعرضات بورژوازی، سنگربندیها و تحرکات اعتراضی طبقه کارگر، بویژه در اروپا آغاز شده است. به این ترتیب بحران اقتصادی، شیپور نبردهای طبقاتی سهمگین میان دو طبقه اصلی جامعه در میدانی به وسعت کره زمین را به صدا درآورده است. سرانجام این نبردها یا سنگین تر شدن یوغ بردگی مزدی بر گرده بشریت و یا آغاز رهائی بشر از یوغ بردگی مزدی است. راه میانه ای وجود ندارد.

سردرگمی استراتژیک ایدئولوژیک همه جناحهای بورژوازی و بیشمی تلاش دولتها در کنترل دامنه بحران، نفس بقای سلطه سرمایه را در برابر مصاف طبقه کارگر آسیب پذیر کرده است. تا همینجا مسلم است که آینده بحران و نظام بحرانزده سرمایه داری را نه کنفرانسهای دولتها و تجمعات اقتصاددانان بورژوا، بلکه جنگهای طبقاتی سرنوشت سازی رقم می زند که بالفعل در زمین کار و زیست کارگران برپا شده است. اما این بحران در شرایط اجتماعی سیاسی مشخصی بروز کرده است: در شرایط سرمایه داری جهانگیر قرن ۲۱، بر بستر موقعیت قدرتمند طبقه کارگر در تولید جهان و بر متن افول جایگاه جهانی آمریکا و شکست استراتژیک تاجریسم و ریگانیسم. در این شرایط طبقه کارگر با یک فرصت تاریخی کم نظیر روبروست که به موازات دفاع از معیشت و دستاوردهایش، بکوشد شکست استراتژیک جناح راست بورژوازی، این هارترین دشمنان طبقاتی، را به سکوی تعرض قدرتمند خود برای برپایی انقلاب کارگری، برچیدن اقتدار و استثمار سرمایه و برپایی جامعه سوسیالیستی بدل کند. پیروزی طبقه کارگر در این جنگ سرنوشت ساز ممکن است.

در چنین شرایطی که طبقه کارگر روزمره با پیامدهای وخیم بحران و تعرضات مستقیم بورژوازی روبروست، ما کمونیستها موظفیم که در صف اول مصاف و خط مقدم جبهه نبرد طبقاتی بجنگیم؛ در عین حال موظفیم که آلترناتیو سوسیالیستی خود به بحران جاری و کل نظام سرمایه داری را به رکن خودآگاهی و هویت کارگران و پلاتفرم مقابله عملی آنان با شرایط

بحران بدل کنیم. موظفیم که تحولات اوضاع را از زاویه موقعیت عینی و منافع مستقل و جهانی طبقه خود زیر نظر بگیریم؛ اهمیت سیاسی این بحران بعنوان پایان هژمونی اقتصادی و سیاسی آمریکا بر جهان، همچنین اهمیت تاریخی آن بعنوان شکست استراتژی تاجریسم و ریگانیسم را به درستی بشناسیم و بر مبنای آن استراتژی جهانی انقلاب سوسیالیستی خود، برنامه عمل سیاسی خود، خط مشی عمومی و چارچوب تاکتیکهای خود در مبارزات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک طبقه را طرحریزی کنیم و پراتیک میلیتانت و متحدانه توده های کارگر را برای تحقق آن سازمان دهیم.

## ۱- کاراکتر و چشم انداز بحران جاری

بحرانهای دوره ای، جزء ناگزیر روند تولید سرمایه داری و محصول تناقضات ذاتی آن هستند. واضح است که هر بحرانی به حکم شرایط مشخص بروز آن، علل ویژه و کاراکتر ویژه دارد. اما ویژگی هر بحران، تنها در پرتو عملکرد گرایشهای عام و حرکت تضادهای بنیادی تولید سرمایه داری قابل توضیح است. تئوری مارکسیستی بحران بر مبنای قانون گرایش نزولی نرخ سود، منشا بحرانهای دوره ای و مکانیسم بروز آنها را توضیح می دهد و اثبات می کند که پایان هر بحران دوره ای، تنها زمینه ساز بحران فراگیرتر و مخربتر بعدی است. نظریه پردازان اقتصاد سیاسی بورژوازی، هیچگاه این کشف بزرگ مارکس را نپذیرفته اند؛ چراکه این قانون، صرفا تبیین اثباتی منشا بحرانها و مکانیسم بروز آنها نیست، بلکه مهمتر از آن، نقد سلبی مناسبات ملکی سرمایه داری و استثمار نیروی کار از زاویه دید و موقعیت طبقه استثمارشونده است. مارکس اثبات می کند که هر بحران دوره ای، یک گام نظام سرمایه داری را به پایان عمرش نزدیکتر می کند. کشف مارکس، اعلام محدودیت تاریخی نظام سرمایه داری و بیان سیر حرکت عینی آن به سوی نابودی است.

بنا به قانون گرایش نزولی نرخ سود، در پروسه تولید سرمایه داری، همگام با افزایش انباشت

سرمایه، مدام نسبت بخشی از سرمایه که صرف خرید وسائل تولید و مواد خام می شود (سرمایه ثابت)، به بخشی که صرف خرید نیروی کار می شود (سرمایه متغیر) بیشتر و بیشتر می شود (ترکیب ارگانیک سرمایه بالا می رود)؛ و از آنجاکه فقط نیروی کار ارزش اضافی و سود می آفریند، افزایش نسبت سرمایه ثابت به متغیر، باعث گرایش نرخ سود به کاهش می شود. این گرایش، مدام امکان بحران را چون شمشیر داموکلس روی سر پروسه تولید و انباشت می گیرد، با بالفعل شدن گرایش و افت عملی سود شمشیر بحران فرو می آید و پروسه تولید را قطع می کند. سرمایه از سودآوری می افتد و تولید متوقف می شود.

اما در پروسه تولید سرمایه داری، عوامل کند کننده و خنثی کننده ای هم هستند که مانع از کاهش سود و بروز بحران می شوند. این عوامل شامل تشدید استثمار طبقه کارگر، افزایش ساعت کار، جذب تکنولوژی جدید به پروسه تولید، جلب نیروی بیشتر به کار مزدی (شامل نیروی کار کودکان)، رقابت بخشهای مختلف سرمایه و بلعیده شدن سرمایه های ضعیف توسط سرمایه های قویترند. با بروز هر بحران، پیامدهای آن بحران هم به فاکتورهای خنثی کننده اضافه می شود، بر حدت آنها می افزاید و مجموعا مکانیسمهای خروج از بحران را فراهم می کنند. تعرضات بورژوازی بر متن بحران، تپش مبارزات طبقاتی را تندتر می کند؛ نتیجتا یا طبقه کارگر با تعرض متقابل خود در اقتدار سیاسی و اقتصادی سرمایه شکاف ایجاد می کند، یا بورژوازی با تشدید استثمار و تحمیل مشقات بیشتر بر گرده طبقه کارگر، بحران را به کنترل در می آورد؛ و به این ترتیب پروسه تولید ارزش اضافه مطلق و نسبی از نو راه می افتد و سرمایه مجددا سودآور می شود.

بحران حاضر از ژوئیه و اوت ۲۰۰۷ با ورشکستگی چند بانک بزرگ اعتبار مسکن در مرکز سرمایه مالی جهان، آمریکا و بریتانیا، آغاز شد، انفجار زلزله وار آن در نیمه سپتامبر ۲۰۰۸ در والسیت روی داد، ظرف یک ماه به بخشهای صنعت و تجارت اقتصاد آمریکا و ظرف دو ماه به

همه اقتصادهای بزرگ جهان و متعاقبا به همه جهان حتی به کشورهای حوزه کار ارزان و تولید فوق سود، سرایت کرد. تلاشهای پرهزینه دولتها برای کنترل دامنه بحران، تا به حال موثر نبوده است، برعکس، صحبت از ورود بحران به فاز انهدام اقتصادی و سقوط صنعت است. ابعاد بیسابقه و شتاب عمق و گسترش این بحران چنان است که از آن به عنوان بزرگترین بحران تاریخ سرمایه داری نام برده می شود.

بنا به کاراکتر ویژه و شرایط اجتماعی و سیاسی خاص این بحران، پیامدهای آن صرفا به عرصه تقابل طبقاتی اردوهای کار و سرمایه و تعرض به معیشت و دستاوردهای طبقه کارگر محدود نمانده است، بلکه به تصفیه حساب گسترده بخشهای مختلف سرمایه و تشدید رقابت قدرتهای امپریالیستی بر سر تقسیم مجدد جهان هم کشیده شده است. در چشم انداز آتی بحران، برپایی جنگهای امپریالیستی بر زمینه تشدید رقابت قدرتهای جهانی بر اثر بحران و بروز بحران انقلابی در ادامه نبردهای طبقاتی هر دو امکانپذیرند. مسیر جنگهای امپریالیستی، قطعا پیامدهای ویرانگر بحران را در ابعاد دهشتناکی خواهد افزود. در مقابل، مسیر بحران انقلابی، با حضور و دخالت فعال و مستقل طبقه کارگر و احزاب کمونیستی، می تواند به پیروزی انقلاب پرولتری در حلقه های ضعیف اقتدار سیاسی و اقتصادی بورژوازی تکامل یابد.

## ۲- اغتشاش استراتژیک ایدئولوژیک در اردوی سرمایه

همزمانی بحران اقتصادی با دو تحول مهم سیاسی و ایدئولوژیک، دو بحران سیاسی و ایدئولوژیک فراگیر در صفوف بورژوازی، همه دولتها، جناحها و جنبشهای بورژوازی و کل اردوی سرمایه را دچار اغتشاش و سردرگمی بیسابقه ای کرده است. منشا این دو تحول و این دو بحران سیاسی و ایدئولوژیک چنین است:

اول: تحول سیاسی مهم و بحران سیاسی بزرگی که همزمان با بحران اقتصادی، گریبان اردوی جهانی بورژوازی را گرفته است، پایان سرکردگی اقتصادی و سیاسی آمریکا بر جهان و خلا جهانی ناشی

احتمال واقعی جدی است.

جنگهای امپریالیستی امروز بیش از هر زمان در یک قرن گذشته در تضاد مستقیم با منافع فوری و نهایی طبقه کارگر است. طبقه کارگر باید با تمام قوا در برابر جنگ افروزی دولتهای بورژوا امپریالیست بایستد و در صورت بروز جنگ باید سلاحها را به روی بورژوازی کشور خود برگرداند. نخستین و مهمترین وظیفه طبقه کارگر در صورت بروز جنگ، بدست گرفتن سلاح اعتصاب و انقلاب خود با هدف پایان دادن به جنگ و به حاکمیت بورژوازی کشور خود است.

#### ۴- اردوی طبقه کارگر و کمونیسم

این حقیقت که کمونیسم تنها راه نجات جامعه بشری از استثمار و بربریت و مصائب سرمایه داری است و ضرورت حیاتی دنیای معاصر هیچگاه به اندازه امروز عیان نبوده است. بویژه بحران بزرگی که ارکان اقتصاد جهان را تکان داده است، این حقیقت را روشن تر نشان داده است. اما تناقض مهلک در این است که نیروی اجتماعی متحقق کننده کمونیسم، یعنی جنبش کمونیستی و اردوی طبقه کارگر، همچنان از پراکندگی و ناآمادگی در صفوف خود رنج می برد. کمونیسم طبقه کارگر در مقیاس جهان هنوز نتوانسته بر این تناقض مهلک فایق آید و سروسامان دادن صفوف خود را بطور جدی و موثری آغاز کند.

واضح است که به هر درجه و هر جا که کمونیسم طبقه کارگر در علاج این تناقض پیشرفتی بدست آورد به همان درجه خواهد توانست نیروی اجتماعی خود را در صف مستقل طبقاتی و انقلابی اش در برابر بحران جاری به میدان بیاورد و به نیروی متحقق کننده آلترناتیو سوسیالیستی خود در مقابله با پیامدهای بحران تبدیل کند. کلید اصلی تلاش برای ایجاد احزاب سیاسی کمونیستی پرولتری و تقویت نفوذ توده ای آنهاست. احزاب قدرتمندی که قادر باشند طبقه کارگر را در دل نبردهای طبقاتی جاری تا برانداختن اقتدار سیاسی و اقتصادی بورژوازی رهبری کنند و به پیروزی برسانند.

به رغم فشار شدید پیامدهای مشقتبار بحران بر پیکر طبقه ما، شرایط عینی و ذهنی برای اشاعه

اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک است. این تصویر که گویا با روی کار آمدن اوباما و تغییر جهت استراتژی دولت آمریکا در ارتباط با تعدادی از مسائل جهان، دوره آتی تحول سیاسی درجهان را به سوی یک دوره صلح، هماهنگی و روابط برابرتر در مناسبات جهانی سوق خواهد داد، توهمی محض است که هیچ ریشه و اساسی ندارد. پیامدهای بحران همه جانبه بورژوازی جهانی، بخصوص تا آنجا که بیش از همه گریبان بورژوازی و هیات حاکمه آمریکا را گرفته است، به سرعت پرده توهم به اوباما (اوبامانیا) را کنار می زند و واقعیت رقابتیهای امپریالیستی و جدالهای طبقاتی را در زمین واقعی دنیای امروز آشکار می کند.

#### ۳- بحران اقتصادی، جنگ، تقسیم مجدد جهان

بورژوازی در جریان بحران اقتصادی، علاوه بر تلاش برای تغییر در مناسبات کار و سرمایه از کنال تعرض وسیع بورژوازی به معیشت طبقه کارگر و افشار محروم جامعه، دست به کار تغییر در مناسبات بخشهای مختلف سرمایه و دولتهای نماینده منافع سرمایه شده است. کانال تغییر دوم تشدید رقابتیهای ناسیونالیستی در میان دولتهای بورژوایی در پروسه تقسیم مجدد دنیاست.

اینکه این رقابتها به صورت مسالمت آمیز و با رعایت قواعد بازی تجارت بین المللی و یا حداقل در شکل "جنگ تجاری" (Trade War) پیش خواهد رفت، یک توهم پسیفیکستی بیش نیست. تاکید همه دولتها بر امتناع از پروتکشنیسم و در عین حال دست بردن به سیاستهای ناسیونالیستی و پروتکشنیستی نشانه آن است که توهم رقابت مسالمت آمیز عمر درازی نخواهد داشت. گسترش بیشتر و بیشتر جنگهای نیابتی جاری هم در عین حال که خود کانال تقسیم مجدد جهان به شمار میروند، پیشدرآمد جنگهای وسیعتری هستند که در نتیجه تشدید رقابتیهای ناسیونالیستی دولتهای بزرگ و کوچک سرمایه برپا خواهند شد. ارتقای این جنگها و رقابتها به جنگهای امپریالیستی تمام عیار در دوره آتی، بخصوص با طولانی شدن دوره بحران، یک

بویژه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، حاکم بوده است. عروج تاجریسم و ریگانیسم در سه دهه قبل به دنبال بحران اقتصادی دهه هفتاد، در اولین گام به یک دوره نسبتاً طولانی دخالت دولت در اقتصاد خاتمه داد و از موضع راست ترین جناح بورژوازی جهانی، کل سرمایه و بویژه سرمایه مالی را از مقررات دولتی "دست و پا گیر" آزاد ساخت. استراتژیست ها و تئوریسین های جناح راست افراطی، مقوله های بازار آزاد و کوتاه کردن دست دولت از اقتصاد را تا سطح ایدئولوژی (نئولیبرالیسم) ارتقاء دادند. یک پیروزی مهم جناح راست در پیشبرد این استراتژی، به بن بست رساندن سرمایه داری دولتی اردوی بلوک شرق و به سقوط کشاندن ابرقدرت شوروی بود. تحولی که به سهم خود در به راست چرخاندن دنیا و هموارتر شدن راه برای پیشرفت و گسترش جهانی استراتژی تاجری ریگانی نقش بزرگی بازی کرد. بورژوازی حاکم در آمریکا و بریتانیا و دولتها و هیاتهای حاکمه این کشورها که در واقع مراکز اصلی و قله های بلند عروج سرمایه مالی جهان در نیم قرن اخیر بوده اند، استراتژی راست افراطی و چهارچوب ایدئولوژیک آن را به سیاست رسمی خود تبدیل کردند. سلطه نئوکنسرواتووها در آمریکا و همراهی نیولیبر حاکم در بریتانیا با میلیتاریسم افسارگسیخته آن، اوج تعرض استراتژی و ایدئولوژی جناح راست در ابعاد جهانی بود. اکنون شکست همین ائتلاف در جریان بحران اقتصادی جاری است که منشا بحران ایدئولوژیک فراگیر بورژوازی شده است. مساله این است که بازماندگان جناحهای طرفدار سنتی دخالت دولت در اقتصاد در موقعیتی نیستند که بتوانند آلترناتیو اقتصاد دولتی را در برابر آلترناتیو شکست خورده تاجری ریگانی قرار دهند. در نتیجه، یک خلا و سردرگمی و اغتشاش فکری و استراتژیک بر کل اردوگاه سرمایه غالب شده است. این سردرگمی به سهم خود به عمق و گسترش بحران اقتصادی جاری و ناتوانی دولتها و مدیران اقتصادی در کنترل دامنه آن میدان داده است. به این ترتیب، خودویژگی لحظه کنونی در اردوی بورژوازی جهانی، وجود یک بحران مرکب

از آن است. افت موقعیت آمریکا، بعد از یک دوره طولانی سلطه بلامنازع اقتصادی، سیاسی و نظامی تأثیرات مهمی بر موازنه قدرتهای امپریالیستی و از این راه بر کل اوضاع جهان بجا می گذارد. به دنبال بیش از شصت سال قدرت درجه اول بودن آمریکا و سرکردگی آن بر بخش اعظم دنیا، اکنون جهان شاهد پایان "رویای آمریکائی" تبدیل شدن به یک امپراتوری جهانی است، شاهد شکست دو دهه تلاش هیات حاکمه آمریکا برای تحمیل خود به عنوان ابرقدرت یگانه از راه اعمال قلدری نظامی، شاهد گم و گور شدن پروژه نظم نوین جهانی آمریکا و بن بست استراتژی میلیتاریستی آن دولت است. افت موقعیت مسلط آمریکا در جهان، در قیاس با سقوط دو دهه پیش ابرقدرت شوروی، تحولی بسیار مهمتر است و دامنه تأثیرات آن بسیار گسترده تر است. پیامدهای جهانی این تحول، پدید آمدن یک خلا بزرگ در مناسبات قدرتهای بزرگ امپریالیستی و آرایش جهانی آنها، تشدید رقابت و جدال قدرت بر سر هژمونی بر دنیا در میان این قدرتها، باز شدن دریچه فرصت به روی انواع رقابتیهای ناسیونالیستی در سطوح محلی و منطقه ای، گسترش دامنه عمل مستقل بورژوازی حاکم در کشورهای توسعه نیافته و در یک کلام باز شدن کامل پرونده تقسیم مجدد جهان است. پروسه تجدید تقسیم جهان، عملاً از دو سال پیش با آشکار شدن نشانه های شکست استراتژی میلیتاریستی آمریکا در عراق شروع شده است. بروز بحران اقتصادی جهانی که اقتصاد آمریکا در مرکز آن است، به این پروسه سرعت و جدیت بیشتری بخشیده است و این در حالی است که خود بحران اقتصادی هم به یک کانال پیشبرد تقسیم مجدد جهان تبدیل شده است. به این ترتیب، بحران سیاسی بورژوازی جهان در شرایط کنونی از هر دو کانال بحران اقتصادی و جنگ پیش برده می شود و بشریت را با دورنمای تیره و خطرناکی روبرو کرده است.

دوم: منشا بحران ایدئولوژیک، شکست استراتژی و خط مشی راست افراطی تاجریستی ریگانیستی است که طی سی سال گذشته، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم، کم و بیش بر سیاست و عملکرد همه بخشهای بورژوازی،

حمایت از حق بی چون و چرای فلسطین برای داشتن یک دولت مستقل و مساوی الحقوق با دولت اسرائیل و دولتهای مجاور. حمایت از خواست پایان دادن فوری و بی چون و چرای اسرائیل به اشغال سرزمینهای فلسطینی. حمایت از هر صلحی میان اسرائیل و دولتهای عرب که متضمن برسمیت شناسی دولت مستقل فلسطین و خروج اسرائیل از همه مناطقی باشد که از راه جنگ اشغال و به خود الحاق کرده است.

پی ریزی یک اتحاد گسترده با خط مشی و دیدگاه واحد پرولتری و کمونیستی با چشم انداز ایجاد یک اتحاد جهانی نوین زیر پرچم و شعار "کارگران جهان متحد شوید!" اتحاد جهانشمول و انترناسیونالیستی استراتژی جهانی انقلاب سوسیالیستی قرن بیست و یکم.

سازماندهی یک تعرض تنوریک مارکسیستی، نقد بنیادهای ایدئولوژیک سلطه سرمایه در جهان امروز، اشاعه مارکسیسم از راه کاربست امروزی نقد زیور وکننده مارکس به مبانی نظام سرمایه داری قرن ۲۱ و مصافهای طبقاتی آن.

ترسیم چارچوب جهانی استراتژی حزب حکمتیست برای کسب قدرت سیاسی در ایران، با تمرکز بر موقعیت ژئوپولیتیک ایران و مکان رژیم اسلامی حاکم در کشمکش جاری قدرت در سطح جهان و منطقه.

## ۶- تبدیل بحران به پرتگاه سقوط جمهوری اسلامی

در ایران بحران اقتصاد جهانی و سهم سرمایه داری ایران از این بحران بویژه در شکل سقوط شدید قیمت نفت، فاکتور مضاعف و مهلکی بر بحران اقتصادی دیرینه رژیم اسلامی اضافه کرده است. این موقعیت جدید به سنگین تر شدن وزنه بحران اقتصادی در مجموعه بحران همه جانبه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی جمهوری اسلامی منجر شده است. جمهوری اسلامی قادر به ارائه راه حلی به این بحران لاعلاج نیست. در نتیجه این رژیم وحشی سرمایه و کل بورژوازی ایران، در ادامه سه دهه فشار شدید بر طبقه کارگر ایران، اساساً به تحمیل فشارهای فوق برنامه بیشتر بر توده های کارگر و زحمتکش، بر گسترش سرکوب و خفقان در جامعه

مبارزات جاری را تدوین کند. با این حال، ضرورت داشتن برنامه عمل سیاسی و خط مشی مبارزاتی مشخص، هیچ بخشی از طبقه کارگر در هیچ کشوری را از داشتن استراتژی جهانی به معنای داشتن خط مشی واحد ناظر به مکانیسم پیشبرد سازماندهی انقلاب سوسیالیستی در جهان امروز، بی نیاز نمی کند. خطوط کلی این استراتژی را می توان در این چارچوب عمومی بیان کرد:

تلاش برای سازمان دادن اتحاد جهانی کارگری علیه تعرضات بورژوازی بر متن بحران جاری، ایجاد یک شبکه گسترده و فعال حمایتی در عرصه مبارزه اقتصادی و دفاع از معیشت، دستاوردهای کارگری، حق اشتغال و بیمه بیکاری برای همه افراد بالای شانزده سال، حق اعتصاب و اعتصاب حمایتی، ۳۰ ساعت کار، افزایش دستمزد پابهای افزایش تورم و متناسب با سطح معیشت مرفه...

حمایت فعال از تلاش فعالین کمونیست برای ایجاد احزاب کمونیست طبقه کارگر با برنامه و پلتفرم روشن ضد سرمایه داری و برنامه عمل سیاسی برای کسب قدرت و خلع ید اقتصادی از بورژوازی، برپا کردن جامعه سوسیالیستی مالکیت بورژوایی و کارمزدی و بر اساس شعار "از هر کس به اندازه توانش و به هر کس مطابق نیازش".

تلاش برای ایجاد یک اتحاد جهانی کارگری علیه جنگ، با شرکت احزاب، تشکلهای و فعالین کارگری در سراسر جهان. شبکه سازی گسترده، برگزاری کنفرانسهای سالانه، شکل دادن به مرکزیت و رهبری آن بر اساس تجارب تاریخی جنبش کارگری جهان و در صدر آن انترناسیونال اول.

تلاش برای اشاعه خواست سیاسی عمومی آزادی عراق از اشغال آمریکا و دست اندازی جمهوری اسلامی ایران و رژیمهای بورژوایی منطقه،

حمایت از مبارزات حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری کوردستان، حمایت از مبارزات طبقه کارگر و سازمانهای کارگری در عراق و در کردستان عراق، حمایت از کنگره آزادی عراق،

به همین دلیل نفوذ خود را از دست داده اند، در دوره آتی علاوه بر این ناتوانی دیرینه در یک عرصه دیگر هم ناتوانی خود را نشان خواهند داد: ناتوانی در جلوگیری از تحرک رادیکال و میلبناتن طبقه کارگر و عمل مستقیم کارگران. روشن شدن نقش واقعی اتحادیه ها برای فعالین کارگری در این دوره راه را برای سازمانیابی آلترناتیو شورانی کارگران و جنبش مجمع عمومی و جنبش عمل مستقیم مترادف با آن هموار خواهد کرد.

"بازگشت مارکس" عبارتی که در دوره اخیر زبانزد همگان شد، معنای دیگری جز بازگشت شبح کمونیسم در سطح جهان و آمادگی زمینه برای تعریف روشن هویت این شبح ندارد.

حضور یک کمونیسم مارکسی و کارگری به روایت منصور حکمت یک نقطه اتکای محکم احیای کمونیسم معاصر است. این ورژن از کمونیسم، کمونیسم کارگری منصور حکمت، نه تنها قادر است پرچمدار احیای مارکسیسم و کمونیسم زمان ما باشد بلکه همچنین قادر است زبان گویای مانیفست کمونیستی قرن ۲۱ باشد.

غلبه کردن هرچه سریعتر بر تناقض مهلک ضرورت حیاتی کمونیسم در دنیای معاصر با پراکندگی و ناآمادگی نیروی متحقق کننده آن وظیفه درجه اول هر نیروی کمونیست است.

## ۵- چه باید کرد؟

### استراتژی جهانی طبقه کارگر در شرایط امروز

امروز بیش از هر زمان، پیشرفت مبارزه طبقه کارگر به یک استراتژی جهانی نیازمند است. واضح است که تقسیم عینی جهان به کشورهای جداگانه که قلمرو حاکمیت سیاسی بخشهای مختلف بورژوازی هستند، ایجاب میکند که طبقه کارگر در هر کشور، در مبارزه برای کسب قدرت سیاسی بدوا کار را با بورژوازی همان کشور یکسره کند. برای این کار، طبقه کارگر در هر کشور باید برنامه عمل سیاسی مشخصی برای کسب قدرت سیاسی و خلع ید از بورژوازی محلی و همچنین خط مشی عمومی تاکتیکی خود در

آگاهی و هویت طبقاتی در صفوف طبقه کارگر و تقویت گرایش کمونیستی و تحزب کمونیستی در صف مقدم مبارزه طبقاتی، در اوضاع و احوال امروز جهان بسیار مساعد است. از جمله این عوامل مساعد می توان به موارد زیر اشاره کرد:

نفس بحران اقتصادی جاری که به عنوان بزرگترین بحران تاریخ سرمایه داری شناخته شده است، تاثیر بلافصل بزرگی بر افشای گندیدگی نظام سرمایه داری و روشن کردن ضرورت برانداختن فوری آن در اذهان پیشروان طبقه کارگر بجا می گذارد. حجم سرسام آور اتلاف ثروت جامعه بر اثر این بحران، فشار مستقیم پیامدهای ویرانگر آن بر معیشت طبقه کارگر، تعرضات عریان و وحشیانه بورژوازی بر متن بحران به معیشت و دستاوردهای طبقه و غیره، همگی فاکتورهای عینی و عینی هستند که بازتاب ذهنی آنها آگاهی بر موقعیت خود بعنوان عضو طبقه استثمار شونده و فروشنده نیروی کار است.

خصلت طبقاتی دولت سرمایه، هیچگاه به اندازه این دوره، برای وسیعترین توده های طبقه کارگر ملموس نبوده است. تلاش دولتهای سرمایه برای نجات بانکها به هزینه عمومی و در همان زمان فشار فوق برنامه بر طبقه کارگر از راه بیکارسازی و زدن مستقیم دستمزد و غیره، گویاترین سند افشای افسانه دولت "ملی" است.

سنگربندی و تحرکات اعتراضی طبقه کارگر در برابر تعرضات بورژوازی و دولتها موثرترین و نافذترین مدرسه آگاهی طبقاتی و اتحاد و سازمانیابی طبقاتی و مساعدترین زمینه نفوذ کمونیسم مارکسی در صفوف کارگران است.

جریانات سوسیالیسم غیرکارگری خواه طرفداران سرمایه داری دولتی و یا سوسیال دمکراسی و سوسیالیسم "جهان سوم" در این دوره قادر نیستند تنه نفوذ خود در میان طبقه کارگر را حفظ کنند و به سرعت در برابر رادیکالیسم مورد نیاز مبارزه طبقاتی این دوره حاشیه ای تر می شوند.

جنبش یونیونیستی و سندیکایی موجود که در دو دهه اخیر قادر به سنگربندی دفاعی موثری به نفع مبارزه اقتصادی کارگر نبوده اند و

## موانع و مصافهای جنبش طبقه کارگر

۱- پیش درآمد بحث: تاکید بر چند مسئله گری در بررسی موانع و مصافهای جنبش طبقه کارگر در این مقطع

### الف: هدف این بحث

هدف بررسی عمومی موقعیت جنبش طبقه کارگر ایران و لیست کردن همه معضلات و موانع تحمیلی بر طبقه کارگر نیست. میخواهم نتیجه گیری و حرف آخرم را اول و در همین مقدمه بیان کنم. به نظرم موقعیت کم تاثیر گرایش سوسیالیستی درون جنبش طبقه کارگر و حزب کمونیستی و خود ما به عنوان حزب حکمتیست در مبارزات کارگری غیر قابل قبول است. عروج نکردن گرایش کمونیستی به عنوان نیروی فعاله و هدایت کننده در جنب و جوش مبارزاتی کارگران یک عامل مهم در جا زدن جنبش طبقه کارگر ایران است. به نظرم هر فعال کمونیست و هر جریان کمونیستی، این واقعیت را نبیند، نمیتواند گامی در راستای تغییر وضعیت موجود به نفع طبقه کارگر بردارد. بار دیگر یک تغییر ریل اساسی در مقابل گرایش کمونیستی و حزب کمونیستی طبقه کارگر قرار دارد. در ادامه مطلب به ملزومات عروج سیاست سوسیالیستی در جنبش طبقه کارگر میپردازم.

### ب- کدام متد؟ متد تفسیر کننده، یا تغییر دهنده؟

نه تنها سیاست سوسیالیستی و حزب

کمونیستی به عنوان سیاست و نیروی جاری در تحولات جنبش کارگری غایب است، بلکه در بررسی موقعیت جنبش طبقه کارگر و موانع و مصافهای پیش روی آن بخش عمده مباحث جاری بررسی جنبش کارگری فاقد متد و نگرش انتقادی و کمونیستی اند.

لذا اولین چیزی که باید تغییر کند نگرش و متدی است که هم اکنون از جانب شاخه های مختلف چپ بر مبنای آن جنبش طبقه کارگر نقد و ارزیابی میشود و بر همان مبنای آن ظاهر راه حل و در واقع عدم راه حل ارائه میشود. به نظرم نگرش و متد تفسیر کننده، دنباله روانه، نظاره گرانه و غیر فعال، و بویژه حالت اعلام موضعی و اندرز دهنده ای که کل جریانات چپ دوستدار کارگر به آن دچارند و ما هم هنوز بند نافمان را با این سیستم تماما قطع نکرده ایم را باید کنار گذاشت. قبول همین واقعیت از مهمترین ملزومات پیشروی بعدی جریان سوسیالیستی درون طبقه کارگر و از ملزومات تغییر ریلی است که به آن اشاره کردم. در مقابل لازمست نگرش و متد تغییر دهنده و نقد کمونیستی را در برخورد به موانع و مصافهای جنبش کارگری اتخاذ کرد. داشتن نگرش و متد تغییر دهنده و انتقادی کمونیستی حاصل ترویج و یادآوری این الفاظ برای هم نیست. بلکه حاصل موقعیتی است که گرایش کمونیستی و حزب کمونیستی در بطن کشمکشهای روز مره طبقه کارگر برای خود قائل است. اگر گرایش کمونیستی کارگری و حزب آن بخش انتگره جنبش کارگری و

نیروی درونی آن است و اگر خود را نیروی فعاله سمت و سو دادن به مبارزات کارگری میداند، به لحاظ عملی و به حکم واقع نمیتواند، جریان تفسیرگر و دنباله رو و اعلام موضعی باشد. در بطن چنین کشمکشی موظف است نقشه کنکرت داشته باشد. تلاش کند گام به گام جنبش کارگری را سمت و سو دهد. نشان دهد در هر پیشروی چه نقشی داشته است و نشان دهد در هر در جا زدن و یا عقب نشینی کارگران چه خلایق را به جای گذاشته است. نمیشود با پیشرویهای طبقه کارگر عکس گرفت اما علت عقب نشینی و کمبودهایش را یکجانبه به نقش "دیگران" به نقش گرایشات غیر کمونیستی و عوامل دیگر حواله داد. خلاصه کنم اگر گرایش سوسیالیستی و حزب کمونیستی موقعیت نیروی فعاله درون جنبش کارگری را برای خود قائل باشد، نه نیرویی نظاره گر و دنباله رو دوستدار کارگر، آنوقت نمیتواند جریانی تفسیر گر و اعلام موضعی باشد. به نظرم گرایش سوسیالیستی فی الحال موجود در جنبش طبقه کارگر به دلیل عدم انسجام و بی خطی و دنباله روی و بی تحریری نقش نیروی فعاله و سمت و سو دهنده را ایفا نکرده است. بلکه نظاره گر و تفسیرگر است. به این اعتبار سیاست سوسیالیستی در جنبش طبقه کارگر ایران هژمونیک نیست و غایب است. بعدا به دلایل آن بیشتر میپردازم.

بعد از این پیش درآمد به موانع و معضلات جنبش کارگری میپردازم.

۲- معضلات جنبش کارگری کدامند؟ کلیشه های از قبل آماده یا معضلات واقعی؟ کدامیک؟

ج - معضلات کدام بخش جنبش کارگری؟ راه حل کدام بخش جنبش کارگری؟

رژیمی که در طول حیات خود هرگز نتوانسته گریباناش را از جنگ بحران اقتصادی لاعلاجش بیرون بکشد، این بار از زیر بار این بحران کمر راست نخواهد کرد. در ایران هم مانند دیگر کشورهای جهان، پاسخ ما به بحران جاری فراخوان به تعرض متحدانه برای برچیدن مناسبات سرمایه داری و برپایی جامعه آزاد و برابر از راه انقلاب سوسیالیستی است.

تبدیل بحران اقتصادی جاری به پرتگاه نابودی جمهوری اسلامی کاملا امکانپذیر است. این کار طبقه کارگر و حزب کمونیستی آن حزب حکمتیست است.

اضافه شرایط مشخص بحران اقتصاد ایران هرگونه چشم انداز ثبات سیاسی رژیم اسلامی حاکم را کور کرده است، امکان برقراری موازنه و نقطه تعادل دیگری برای این رژیم در جامعه و در نتیجه نجات آن از تیغ مبارزه و خیزش طبقه کارگر و توده های مردم آزادیخواه را ناممکن کرده است. بحران اقتصادی جهانی، یک فاکتور استراتژیک تر و تعیین کننده تر را وارد سیاست ایران و معادلات سیاسی آن جامعه کرده است که کل صنفیهای موجود را چه در درون رژیم و چه در صفوف اپوزیسیون دستخوش تغییر جدی می کند.

### برخورد به بحران ...

بر باز گذاشتن هرچه بیشتر دست مدیران بنگاههای دولتی و سرمایه داران خصوصی بر اخراج و بی حقوق کردن کارگران متکی می شوند. بویژه رژیم اسلامی با همه جناحهایش در تلاش برای حفظ نظام هرچه بیشتر به حربه تشدید استثمار و سرکوب طبقه کارگر متوسل می شود. این پاسخ بورژوازی به بحران اقتصادی در ایران است

امواج بحران اقتصادی جهانی و تحولات جهانی مهم مقارن آن به

\*\*\*\*

اسفند ۱۳۸۷ - مارس ۲۰۰۹

مختلف و ارزیابیهای مختلف دارند. در سه دهه گذشته و از انقلاب 57 به این طرف در بررسی مشکلات جنبش کارگری توسط جریانات تفسیرگر چپ به طور ثابت به یک سری عوامل اشاره میشود که در اینجا آنها را به عنوان کلیشه های از قبل آماده و آشنا و فرعی دسته بندی میکنم. از جمله گفته میشود، مبارزات کارگری پراکنده، دفاعی، صنفی است. یا سندیکالیسم و رفرمیسم و ناسیونالیسم و گرایشات غیر کارگری مانعند. البته این مشاهدات درستی است و این مسائل عمل میکنند. اما اولاً: ارتقاء آنها به موانع اصلی سد راه جنبش کارگری آن طور که بخش اعظم چپ اینکار را میکند، نه تنها چاره ساز نیست، بلکه گمراه کننده و پرده پوشی موانع اصلی تر است. دوماً به خودی خود ردیف کردن این موانع و تکرار مداوم آن دردی را دوا نمیکند و دقیقاً همان تفسیرگری و حالت اعلام موضعی را نشان میدهد، که تغییری ایجاد نمیکند. من فکر میکنم موضع کمونیستی فعال باید اینها را به عنوان معلول واقعیتهای اصلی تر و ریشه ای تر به کارگر نشان دهد. مقابله با موانع اصلی تر و واقعیت را در دستور بگذارد و سوماً و مهمتر راه حل فایق آمدن بر این مشکلات را نشان دهد. باید نشان دهد که چگونه سیاست و کارکرد سرمایه داران و دولت حامی آنها به عنوان اولین و اصلی ترین عامل پراکندگی مبارزات کارگری و دفاعی کردن و به عقب راندن کارگران باید خنثی و طرد شود. سیاست کمونیستی در تقابل با سرمایه داران و دولت هار آنها و به عنوان سیاست و اهرم متحد کردن و قدرتمند کردن و تغییر تناسب قوا به نفع کارگر قد علم کند و نتیجتاً به پراکندگی و صنفی گری و حالت دفاعی مبارزات خاتمه دهد و مانع سیطره گرایشات غیر سوسیالیستی در جنبش کارگری بشود. از این سر هم دوباره به این نتیجه میرسیم سیاست سوسیالیستی و نیروی سوسیالیستی باید جاری شود و قدرتمند شود که راه غلبه بر پراکندگی و صنفی گری در میان کارگران جاببفتد، که آلترناتیوگرایش سوسیالیستی در مبارزه و سازمانیابی برای کارگر قابل دسترس باشد تا سندیکالیسم و یا هر گرایش دیگر ابتکار را به دست نگیرد.

بر اساس این متدی که دارم و در

تمایز با ارزیابیهایی که "سندیکالیسم را در جنبش کارگری ایران مانع مهم میدانند" لازم میدانم خیلی کوتاه موضع را در مورد سندیکالیسم در جنبش کارگری ایران بیان کنم. نظر من در مورد سندیکالیسم در جنبش کارگری همان است که در بحث مهم شورا- سندیکای منصور حکمت آمده است. سندیکالیسم آلترناتیو جناح رفرمیستی و غیر رادیکال جنبش کارگری و نقطه اتکای جناح چپ بورژوازی امثال سوسیال دمکراسی و ... در درون جنبش کارگری است. در کشورهای غربی و کشورهایی که امکان فعالیت آزادانه وجود داشته و هر جا که نقش هژمونیک در جنبش کارگری پیدا کرده است به عامل ترمز کننده جنبش کارگری تبدیل شده است. اما این حکم پایه ای و درست را بر خلاف چپ های ذهنی و بعضی هایی هم که به نام "کمونیسم کارگری" صحبت میکنند نمیتوان دلبخواهی و غیر واقعی به شرایط مشخص جنبش کارگری ایران تعمیم داد. اخیراً و به دنبال ایجاد سندیکای نیشکر هفت تپه و ادامه فعالیت سندیکای شرکت واحد، اندک تحرک گرایش سندیکالیستی، بعضی ها این گرایش را به عنوان "مانع مهم امروز" جنبش کارگری ایران معرفی میکنند. به نظرم از زاویه یک جریان سوسیالیستی این سیاست غیر واقعی و هم پاسیفیستی و توجیه گرانه وضع موجود در جنبش کارگری است. در مورد هر یک از این جنبه ها توضیحات کوتاهی میدهم. اولاً: غیر واقعی است، چون موقعیت سندیکالیسم را بزرگتر از واقعیت کنونی آن می بیند و به این ترتیب امتیاز بزرگی به سندیکالیسم ضعیف جنبش کارگری ایران میدهد. سندیکالیسم در جنبش کارگرایران نه به لحاظ سابقه و سنت و نه به لحاظ کارکرد عملی امروز از چنان جایگاه و وزنی در جنبش کارگر ایران برخوردار نبوده و نیست که نقش چنان تعیین کننده پیدا کرده باشد که ترمز کننده مبارزات کارگری باشد. اتفاقاً چه در دوره سلطنت و چه در دوره جمهوری اسلامی حاکمیت هار سرمایه و استبداد و اختناق کم نظیر حتی چنان مجالی به سندیکالیسم هم نداده است که نقش مهمی له یا علیه کارگران از خود نشان دهد. نه در گذشته و نه در حال یک سنگربندی مهم کارگری برای بهبود زندگی

لذا من نتیجه میگیرم در موقعیت کنونی جنبش کارگری ایران سندیکالیسم نه چنان موقعیت تعیین کننده دارد و نه در بطن مبارزات کارگری و به لحاظ عملی سد کننده مبارزات جاری بوده است. با این وصف از جنبه دیگری گرایش سوسیالیستی باید تماماً متوجه نقش سندیکالیسم باشد. صرفنظر از موقعیت فعلی، جریان سندیکالیستی با اتکا به حمایت سنت بین المللی تردیونیسم به مثابه گرایش جناح چپ بورژوازی در میان کارگران، قابل تحمل بودن سیاست و ستنهای تعیین کننده نداشته و ندارد. تجربه انقلاب 57 نشان داد که کارگران اساساً به طرف شورا و خط رادیکال در جنبش کارگری تمایل پیدا کردند و سندیکالیسم ضعیف تر بود. در نتیجه بر اساس اظهار نظر ولو راست این یا آن فعال و رهبر یکی دو سندیکای قابل اعتنای موجود، ارائه تصویری که گویا سندیکالیسم در جنبش کارگری نقش تعیین کننده و حتی مانع مهم را پیدا کرده، دور از واقعیت است. دوماً این موضع توجیه گرانه و پاسیفیستی در قبال خلانی است که جریان سوسیالیستی به جای گذاشته است. از کمونیستها و جریاناتی که خود را کمونیست میدانند، به هر درجه ای که سندیکالیسم رشد و نفوذ پیدا کرده باشد، سؤال اینست پس سیاست کمونیستی چرا نتوانسته چنان در دسترس باشد که کارگران مجبور به انتخاب سندیکالیسم نشوند؟ پس چرا نقدمان را متوجه گرایش کمونیستی نمی کنیم که چنین خلانی را به جای گذاشته است؟ چرا به قیمت بزرگ کردن غیر واقعی نقش سندیکالیسم، غیاب سیاست سوسیالیستی و خلانی را که بر جای گذاشته، توجیه میشود. برای مثال به نظرم در کارخانه نیشکر هفت تپه اگر رهبر کمونیست روشن بین و گرایش سوسیالیستی منسجم و صاحب خط عرض اندام میکرد، مبارزاتشان میتوانست موثرتر به سرانجام برسد و کاملاً این زمینه وجود داشت به جای سندیکا، کارگران مجمع عمومی منظم و شورای کارخانه خود را تأسیس کنند. یا در مبارزات سندیکای شرکت واحد اگر در مقابل سندیکالیسم اسانلو، مددی، گرایش رادیکال سوسیالیستی با نقدش و راه حلش حضور داشت مسیر مبارزات شرکت واحد و نقش این سندیکا فرق میکرد.

۳- معضلات واقعی سد راه طبقه کارگر

الف- پیامدهای سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی به مثابه دولت سرمایه داران

واضح است پیامدهای سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی در زیست و مبارزه کارگران بسیار کمر شکن و تعیین کننده بوده است. وقتی از حاکمیت جمهوری اسلامی صحبت میشود، به درست اول ذهنها به طرف سرکوب خشن این رژیم هار سرمایه جلب میشود. اهرم کشتار و اعدام و سرکوب عمومی جامعه و دستگیری و بگیر و ببند خود فعالین کارگری و انحلال تشکلهای واقعی کارگران برآمده از انقلاب 57 در عقب راندن جنبش کارگری بسیار کارساز بوده است. حاصل این وضعیت تناسب قوا بی به شدت نامساعد و نابرابر در مقابل جنبش کارگری است. اما علاوه بر آن ابعاد دیگری از نتایج حاکمیت جمهوری اسلامی زنجیر اسارت طبقه ما بوده است که اثرات آن اگر از ابعاد سرکوب عریان بیشتر نبوده باشد، کمتر نبوده است. از جمله در یکدهه اول حاکمیت اسلامی ابتدا

هنوز بخش عمده چپ که خود را دوستدار طبقه کارگر معرفی میکند و گرایشات غیر کمونیستی درون طبقه کارگر با هزار و یک بهانه دوری کردن طبقه کارگر از جدال قدرت سیاسی را موعظه میکنند. در مقابل این روش و سیاست گرایش کمونیستی و حزب ما به عنوان بخشی از آن بدرست بر نقش فعاله طبقه کارگر در جدال قدرت سیاسی تاکید کرده ایم. خط مشی حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت زیر بنای استراتژی و سیاست کمونیستی کارگری را در این زمینه به روشنی توضیح داده است. با این وجود در تبلیغات و تاکیدیهای ما بر نقش طبقه کارگر در جدال قدرت سیاسی تبلیغات کلی و عمومی غیر موثر و اعلام موضعی، اندرز دهنده جای سیاست زمینی و موثر را گرفته است. اندرزهای کلی چون "طبقه کارگر باید به سیاست فکر کند و در جدال قدرت سیاسی حضور داشته باشد" و یا سرزنش فعالین و رهبران کارگری که به "سیاست و جدال قدرت سیاسی" فکر نمیکند، چیزی جز تبلیغات کلی، اعلام موضعی ونصبحت گرانه نیست. واقعیت اینست توده طبقه کارگر به طور کلی به سیاست فکر نمیکند، ومهمتر در جامعه ای مثل ایران جدال قدرت سیاسی صرفا از کانال توجه و تمایل رهبران و فعالین کارگری این یا آن کارخانه و مرکز کارگری هر چند کلیدی پیش نمی رود. مکانیسم مربوط کردن و کانالیزه کردن طبقه کارگر به جدال قدرت سیاسی، اساسا حزب کمونیستی طبقه کارگر است. مادام حزب مربوط به این طبقه در جدال قدرت سیاسی غایب است و یا ضعیف است، طبقه کارگر نیز در این عرصه ضعیف عمل میکند، دردی که طبقه کارگر ایران در تمام طول حیات خود و به ویژه در این سه دهه اخیر از آن رنج کشیده است. به قول منصور حکمت توده طبقه کارگر در فاصله زمانی کوتاه مدت دوره انقلابی به عنوان طبقه به جدال مستقیم بر سر قدرت کشیده میشود، بقیه وقت با معضلات زیست وکار و مبارزه بر سر بهبود زندگی دست و پنجه نرم میکند. در واقع در دوره انقلابی این حزب کمونیستی طبقه کارگر به عنوان پرچمدار و پیشاهنگ مبارزه تعیین تکلیف جدال قدرت، طبقه کارگر را به دنبال خود میکشد و رهبری میکند و در دوران غیر انقلابی و

دیگر است. در مقابله با امکانگرایی و در مقابل گرایشات دیگر سنگربندی اترناتیو و ممکن را در دسترس کارگران قرار نداده است. در حال حاضر چهره و رهبر شناخته شده و در محل و در گیر در مبارزات جاری را به اندازه کافی ندارد. ومهمتر گرایش سوسیالیستی درون جنبش کارگری تحزب کمونیستی و به این معنا اهرم و ابزار دخالت همه جانبه در مبارزات اقتصادی و در جدال تحولات سیاسی را ندارد. عدم کارکرد سیاسی و سازمانی و عملی این گرایش اساسا به شکل پراکنده ماندن، دفاعی بودن و صنفی باقی ماندن مبارزات جاری عمل کرده وبعضا هم صحنه برای گرایشات غیر رادیکال در میان کارگران خالی مانده است.

### 3- حزب حکمتیست و جنبش کارگری

اگر ما نخواهیم همانند بقیه چپ در خود فریبی غرق شویم، اگر متد انتقادی حکمتی را کماکان پیشه کنیم، باید به طور ابرکتیو موقعیت حزب را در جنبش کارگری مورد بررسی انتقادی قرار بدهیم. به نظرم موقعیت حزب حکمتیست به عنوان تجسم حزبی جنبش سوسیالیستی کارگری جدا از موقعیت گرایش سوسیالیستی درون طبقه کارگر نیست. به همان نسبت که سیاست سوسیالیستی و گرایش رادیکال و کمونیست در جنبش کارگری نقش موثر ایفا نکرده، معنی اش اینست که ما خوب عمل نکرده ایم و سیاست و پراتیک ما در جنبش کارگری کم تاثیر بوده است. حزب ما هنوز با جنبش جاری کارگری و لایه فعالین و پیشروان درون آن عجین نشده است. هنوز نتوانسته موقعیت منسجم کننده، خط دهنده و سمت و سو دهنده را پیدا کند. پر کردن این خلاء تغییرات مهمی را در اولویتها و مشغله ها، روشها و ابزارهای کار ما در جنبش کارگری را میطلبد.

### 4- طبقه کارگر و قدرت سیاسی

یکی از پروبلما تیکهای اساسی در جنبش طبقه کارگر چگونگی رابطه طبقه کارگر با قدرت سیاسی است.

تصویر بیکاری چند میلیونی را اضافه کنید که چون شمشیر داموکلس بر بالای سر کارگر شاغل و به عنوان دپرسیون بیکاران بر دست و پای طبقه ما سنگینی میکند.

علاوه بر اینها جمهوری اسلامی خانه کارگر و شوراهای اسلامی و دیگر نهادهای ضد کارگری را برای اجرای سیاستهای ضد کارگری به خدمت گرفته است. اینها به عنوان سوپاپ اطمینانهای جمهوری اسلامی برای این رژیم در میان کارگران عمر خریده اند. اگر چه این ابزارها منفور نزد هر کارگر حق طلبی هستند، و در شرایط اسارتباری که بر کارگران تحمیل شده، بنا به فاکتورهای مختلف کارگرانی اجبارا حول این نهادهای گرد آمده اند.

خلاصه کنم: از نظر من بزرگترین مانع پیشروی جنبش کارگری تناسب قوای به شدت نامساعد و کل ابزارها و ترفندهای به کارگرفته شده از جانب کارفرمایان و دولت حامی آنها است. طبقه کارگر و پیشروان کارگری قبل از هر چیز و مستمرا باید با این وضعیت در بیافتند و این وضعیت را تغییر دهند. این مصاف اصلی طبقه کارگر و گرایش سوسیالیستی آن است.

### ب- غیاب سیاست سوسیالیستی در جنبش کارگری

اگر نیرویی به نام دولت اسلامی سرمایه داران شب و روز وبا همه ابزارها در فکر پراکنده کردن و عقب راندن و دفاعی کردن مبارزات کارگران است، اما در دل سنگربندی کارگری در مقابل تعرض سرمایه اسلامی و در مبارزات جاری، آن سیاست و نیرویی که باید مبارزات کارگری را از پراکندگی، دفاعی بودن و عقب نشینی بیرون بکشد، غایب است. از نظر من آن سیاست و نیروی غایب، سیاست کمونیستی و حزب کمونیستی انتگره وادغام شده در جنبش کارگری است. طبعا گرایش کمونیستی یک واقعیت جدی و همیشگی جنبش کارگری بوده است. محافل و فعالین کارگری کمونیست زیادی در جنبش کارگری حضور دارند. اما این گرایش بی خط و نامنجم است. در مبارزات اقتصادی و در ایجاد اتحاد و سازمانیابی توده ای کارگران بی نقش و بخشا دنباله رو گرایشات

توهم و سپس عواقب جنگ 8 ساله ایران و عراق یکدهه عقب نشینی بر طبقه ما را تحمیل کرد. از دل همان دوره و در آن شرایط نامساعد جمهوری اسلامی فرصت را غنیمت شمرد تا مسئله قانونکار را جلو بکشد و بعد از چند بار اصلاح و دست کاری نهایتا قانون کاری بر طبقه کارگر ایران تحمیل شد که یکی از ضد کارگری ترین قوانین کاردر سطح دنیا است. قانونکار جمهوری اسلامی تاثیرات مخرب جدی در جنبش کارگری داشته و هنوز دارد که به جنبه هایی از آن تاکید میکنم. الف: قانون کار تضمین کننده کار ارزان در جامعه ایران است و تحمیل کار ارزان اهرم بزرگ عقب راندن کارگر بوده است. ب- قانون کار در ابعاد میلیونی شکاف بزرگ وپراکندگی را در صف کارگران ایران بوجود آورده است. در سطح کلی صف کارگران را به دو بخش، انهایی که شامل قانونکار میشوند و آن بخش میلیونی که شامل آن نمی شود، تقسیم کرده است. در شرایطی که نان سفره هر شهروند ایرانی و قبل از همه هر خانواده کارگری به گروگان گرفته شده، آن بخش که شاغلند و به ویژه در مراکز اصلی کارگری شامل قانون کار میشوند، پراگماتیستی واز سر سیر کردن شکم گرسنه خود و خانواده و از دست ندادن شغل، "قاچ زین" را چسبیده اند، خود را با شرایط قانون کار وفق داده اند. جمهوری سرمایه کاری کرده که داشتن شغل ثابت و تابع قانونکار لوکس به حساب می آید و بخش مهم و تعیین کننده طبقه کارگر را از درون اسیر و بی تحرک کرده است. از طرف دیگر آن بخش میلیونی دیگر که شامل قانونکار نمی شود، در بی تامینی محض و شرایط تن دادن به قرارداد سفید یک طرفه کار فرما به کار موقت تن میدهد. میخواهم بگویم ترفند قانونکار یک نقش دولبه داشته است. از یک طرف اهرمی بوده برای کند کردن و بی تحرک کردن بخش مهمی از کارگران و از جمله مراکز کارگری کلیدی و از طرف دیگر محروم کردن بخش میلیونی دیگر از کوچکترین حقوق کارگری، بخشی را مهار زده است و بخشی را به خاک سیاه نشانده است. بر این اساس پایه تفرقه وپراکندگی و محافظه کاری و دفاعی بودن مبارزات کارگری در این شرایط نهفته است. حال به این

نرمال هم باز این حزب طبقه کارگر است که افق و تصویر و کشمکش بر سر قدرت سیاسی را نمایندگی میکند و از این طریق رابطه طبقه کارگر با جدال قدرت را متصل نگه میدارد. در نتیجه اگر طبقه کارگر در جدال تحولات سیاسی و تعیین تکلیف قدرت غایب است به جای سرزنش توده طبقه کارگر و فعالین مبارزات جاری، باید گریبان حزب کمونیستی طبقه را گرفت و نه بر عکس و اگر خلاء حزب کمونیستی در جدال قدرت موجود است، این واقعیت را باید دید و به این مسئله جواب داد. خلاصه کنم به نظرم در رابطه با جدال قدرت سیاسی، توپ در زمین حزب کمونیستی و خود ما به عنوان حزب حکمتیست است که موانع سد راه خود را در جدال قدرت بشناسیم و از این طریق طبقه کارگر را در جدال قدرت نمایندگی کنیم. اگر حزب کمونیستی به عنوان پرچمدار مبارزه طبقه کارگر بر سر تعیین تکلیف قدرت عروج نکند، طبیعی است که طبقه کارگر در کشمکش بر سر قدرت سیاسی غایب خواهد بود.

۵- **رئوس خط مشی کمونیستی کارگری در جنبش طبقه کارگر کدامند؟**

تغییر اساسی در موقعیت فعلی جنبش کارگری در گرو قد علم کردن سیاست کمونیستی در راس

مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر است. در این رابطه محورهای اصلی سیاست کمونیستی کارگری را در ایندوره حساس مبارزه طبقاتی، میتوان به شکل زیر برشمرد.

الف - پیامدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس گرایش کمونیستی کارگران میتواند مبتکر جنبش مطالباتی قوی برای عقب راندن و ناکام گذاشتن تعرض سرمایه داران به معیشت کارگران باشد. اجزای این جنبش مطالباتی فوری میشوند چنین باشد.

- مبارزه علیه فقر و فلاکت دامنگیر طبقه کارگر و کل جامعه .

- مبارزه برای افزایش مداوم دستمزدها به نسبت تورم و علیه حربه دستمزدهای معوقه

- مبارزه متحدانه کارگران شاغل و بیکار علیه بیکاری و بیکارسازیهای در جریان، با خواست کار یا بیمه بیکاری مکفی

- خواست به رسمیت شناخته شدن حق اعتصاب و تشکل

ب - گسترش جنبش مجمع عمومی و اجتماعی.

بعنوان کارسازترین و عملی ترین الگوی خودسازمانیابی توده ای کارگران و پایه جنبش شورائی.

ج - ایجاد اتحاد کارگری علیه بیکاری به عنوان ظرف مشترک مبارزه کارگران شاغل و بیکار علیه بیکاری

د- مقابله با امکانگرایی موجود و گرایش "به کلاه خود چسبیدن" در بخشهای کلیدی کارگری، مقابله فشرده و دائم و بی امان علیه قانونکاراسلامی و همه قوانین و موازین و سوپاپ اطمینانها و ترفندهای روزمره کار فرمایان و دولت حامی، انحلال خانه کارگر و شوراهای اسلامی

ه- نقد مداوم گرایشات بورژوائی اکتیو در جنبش کارگری، مبارزه قاطع با حزب گریزی در جنبش طبقه کارگر، نقد افق و سیاست سندیکالیستی، منزوی کردن چپ سنتی و روشهای مضر و غیر اجتماعی آن

و- تدوین افق و راه حل سوسیالیستی در قبال تحولات بحران جهانی سرمایه، تدوین پلاتفرم عملی در قبال تحولات مهم اقتصادی و سیاسی ایران و معنی کردن پیامدهای آن در جدال طبقاتی موجود، سوق دادن طبقه کارگر به ایفای نقش فعاله و تغییر دهنده ورهبری کننده در جدالهای سیاسی و اجتماعی.

ز- تلاش برای ایجاد بیشترین اتحاد و همبستگی پرولتاری با مبارزات کارگری که در دوره حاضر در کشورهای مختلف در جریان است. انترناسیونالیسم کارگری در دوره کنونی بحران جهانی سرمایه و تأثیرات مخرب آن بر زندگی و مبارزه طبقه کارگر جهانی و کشوری از هر دوره ای حیاتی تر است.

ح- گسترش تحزب کمونیستی در میان کارگران: تجربه انقلاب ۵۷ و سه دهه مبارزه کارگران علیه سرمایه این حقیقت را دوباره تأکید میکند، که جنبش طبقه کارگر بدون عروج سیاست سوسیالیستی و بدون داشتن حزب کمونیستی قوی نمیتواند، اهداف طبقاتی خود را متحقق کند.

وظیفه عاجل گرایش سوسیالیستی کارگران و پیشروان آن و حزب حکمتیست به عنوان تجسم حزبی گرایش سوسیالیستی قابل دسترس کردن سیاست کمونیستی و حزب کمونیستی دخالتر در جنبش و مبارزات جاری در این دوره حساس است.

ما میتوانیم و موظفیم در فعالیتی همه جانبه و مبتکرانه سیاست و تحزب کمونیستی را به الهام بخش مبارزات کارگران و ولای اتحاد و تشکل طبقه کارگر تبدیل کنیم.

\*\*\*\*\*

# حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

## Worker-communist Party - Hekmatist

